

سه گانه‌ی یوسف علیخانی

(مجموعه داستان)

قدم‌بخیر مادر بزرگ من بود

از دهاکشان

عروس بید



تیرماه ۱۳۴۲

فهرست مطالب

۷ مرگی ناره	قدم بخیر مادر بزرگ من بود
۱۵ خیرالله خیرالله	
۲۵ رعنا	
۳۳ یه لنگ	
۴۵ مزرتی	
۵۱ آن که دست تکان می داد، زن نبود	
۵۷ کفتال پری	
۶۵ میلکی مار	
۷۳ سَمک های سیاه کوه میلک	
۸۳ قدم بخیر مادر بزرگ من بود	
۹۱ کَفنی	
۹۷ کَرنا	
۱۰۹ نگاهی به داستان های «قدم بخیر مادر بزرگ من بود»	

اژدها کُشان

۷	قَشَقَابُل
۲۳	نسترنه
۳۳	دیولنگه و کوکبه
۴۳	گورچال
۵۱	اژدها کُشان
۵۷	ملخ‌های میلک
۶۹	شُول و شیون
۷۹	سیا مرگ و میر
۸۷	اوشانان
۱۰۹	تعارفی
۱۱۹	کَل گاو
۱۳۱	آه دود
۱۴۵	الله بداشتِ سفیانی
۱۵۵	آبِ میلک سنگین است
۱۶۳	ظلمات
۱۷۳	نگاهی به داستان‌های «اژدها کُشان»

عروس بید

۷	پناه بر خدا
۲۵	آقای غار
۴۵	هراسانه
۸۵	پنجه

۹۷	رُتیل
۱۰۹	جان‌قربان
۱۲۹	عروس بید
۱۴۵	مُرده گیر
۱۶۳	بیلِ سَرِ آقا
۱۷۳	پیر بی بی
۱۸۸	نگاهی به داستان‌های «عروس بید»

مرگی ناره

من که رسیدم، دمش هم داشت می رفت زیر ضریح. امان الله آب دهانش را قورت داد و زیر کوله‌ی علف، نفس نفس زنان گفت: «خودم دیدم که قربانعلی دشتبان را بلمباند و بیامد این جا.»

رد خون از توی باغستان کشیده شده و افتاده بود توی دشت راهان. از آن جا هم آمده و رسیده بود به سرازیری خاکستانِ پایین امامزاده و باز بالا رفته بود. چند تا سنگ هم از سنگ چین زیر نعلدار ایوان امامزاده افتاده بود، اما ردِ خون کنارِ ضریح قطع می شد.

کسی ندیده بود که قربانعلی دشتبان را از باغستان بلعیده و بعد به سربالایی پایین امامزاده رسیده بود. معلوم هم نبود ردِ خونِ قربانعلی است یا افعی، اما حکماً باید دشتبان داسش را انداخته باشد به جان افعی و هی بزن؛ حتی اگر همان دم افعی قورتش داده باشد.

مشدی موسی گفت:

- چنان مرگی ناره بکشی که بدوستم تا این جا.

باب الله داسش به دست، رسید به ایوان و نگاه کرد طرف داخل صحن،

گفت: «عجب شتابی داشت بی صاحب مانده!»

کربلایی رضای یک قد خودش را عقب کشید و جماعت را اول و رانداز کرد، بعد نشست و انگشت کشید روی خون که هنوز دلمه نبسته بود و نگاه کرد به رد آمدن روی خاکی جاده‌ی دشت راهان تا سنگ چین زیر نعلدار